



علی رستگار  
آرکوه فرهنگ و هنر

جنگ و نبردهای نظامی، جنبه‌ای تماماً خشن و مردانه دارند و از مهر و عطفوت زنانه نشانی در آنها نیست، به‌ویژه در خطوط مقدم اما عشق و زنانگی گاهی

در خیال و واقعیت

رایش را به جبهه‌ها

باز می‌کنند و

انگیزه‌ای برای بقا،

نبرد و پیروزی و بازگشت به خانه، شهر و دیار

می‌شود. به‌جز این‌چه عاشق‌ها و چه

معشوق‌هایی که برای وظیفه و خدمت و وطن‌پرستی

راهی جنگ شدند و حتی با جان‌باختن در نبرد و در راه

آرمان و اعتقاد، آن عاشقی زندگی شخصی را با تراژدی پیوند

زدن یا با دوری طولانی مدت، هر لحظه حضورشان در جنگ به

مکئی برای مصوری و سوزوساز عاشقانه تبدیل شد. درست در

این بزنگاه‌هاست که سروکله سینما پیدا می‌شود و در مخوف‌ترین

مهلکه‌های نبرد و جنگ هم رد و نشان عشق را جست‌وجو می‌کند و با

انتشار رایجه مهر و زنانگی، از تلخی و تیرگی و خشونت محیط می‌کاهد.

به بهانه روانیای از فیلم «اتفاق گلی» (محمد عسگری) که روایتی

عاشقانه در جریان عملیات مرصاد است، مروری داریم بر چند فیلم

جنگی و دفاع مقدسی که از تبار عشق و دلدادگی هستند.

#### موقعیت مهدی

یکی از دلایل تأثیرگذاری و موفقیت فیلم «موقعیت مهدی» هادی حجازی فر این است که با وجود اولویت پرداختن به باورها، ارزش‌ها، اعتقادات و ضرورت نبرد و مقابله با دشمن در عملیات‌های مختلف، مهر و عشق و خانواده را از یاد نمی‌برد. همه مقدمات آشنایی و ازدواج مهدی باکری و صفیه و به‌ویژه آن دیالوگ مهدی به همسر آینده‌اش: «کلا تمرین کنید نگران نباشید» لحظات عاشقانه جذابی در دل یک فیلم جنگی است. این رابطه عاشقانه را به شکل دیگری در قصه حمید و همسرش و از طریق آن پیلور آبی می‌بینیم. از اهمیت عشق در فیلم موقعیت مهدی همین بس که فیلمساز دو اپیزود اول فیلم (کلت‌کمبری و پیلور آبی) را تماماً در بستر خانواده و در حال و هوای عاشقانه روایت می‌کند و به‌تدریج سراغ نبرد می‌رود اما به‌قدری در آن بخش‌های آغازین کاشت و نقطه‌گذاری درستی از عشق دارد که حتی سایه این دلدادگی‌ها در جبهه‌ها و نفسگیرترین لحظات جنگ هم سنگینی می‌کند.

#### هیوا

یکی از عاشقانه‌ترین آثار سینمای جنگ، «هیوا» ساخته رسول ملاقلی‌پور است که فیلمساز با نام‌گذاری فیلم به نام شخصیت زن، بر این دلدادگی و مهر زنانه تأکید می‌کند. این‌که هیوا اکبری باوجود گذشت سال‌ها از مفقودالآتری همسرش حمید، شهادت‌او را انکار نمی‌کند و در جست‌وجوی اوست و به پیشنهادهای ازدواج جواب رد می‌دهد، نشانه بارز این عاشقی است که با بازی درخشان گلچهره سجادیه این مهر و شدیدی تقویت هم می‌شود. گرچه همه مسیر هیوا برای یافتن همسرش نشانی عشق و شیفتگی می‌دهد اما آن سکناس‌های پایانی مواجهه و مکالمه‌ای که با شکست زمانی با هم دارند، بهترین جلوه عاشقانه در بچوجه جنگ است. موقعیتی که به شکلی تأثیرگذار و نفسگیر، ضمن احترام به عشقی زمینی، حکایت از برتری عشقی آسمانی می‌دهد.

#### اتوبوس شب

در فیلم جنگی و مردانه «اتوبوس شب» به کارگردانی کیومرث پوراحمد هم که در عمل جایی برای حضور زن نیست، فیلمساز آن اواخر جای خوبی برای عشق باز می‌کند و حضور ریحانه همسر عماد رنگ و بوی متفاوتی به فیلم می‌دهد. بی‌تابی ریحانه برای دیدار با

همسرش و دلدادگی به او با شوق رساندن خبر بارداری و مادری‌اش، عشق جاری در لحظات پایانی قصه را به اوج می‌رساند. با وجود شهادت عماد در راه وطن که نشانه بارز عشق و ایثاری منحصربه‌فرد است،

فیلم با نشانه‌ای از عشق ریحانه به‌عنوان همسر و مادر به پایان می‌رسد، با نمایی از تکه چادر مشکی زن جوان که روی سیم خاردار جامانده است.

مروری بر عاشقانه‌های دفاع مقدس در سینمای ایران

# گل‌ها و گلوله‌ها

روبان قرمز

فرزند خاک

دلنگی و غم عاشقانه‌ای دارد که در سراسر داستان احساسش می‌کنیم و حتی به‌عنوان مخاطب دوست داریم مثل گوانا، آن زن کرد یا به ماه کمکش کنیم؛ «سه ماه بعد از این‌که این عکس رو گرفتیم، رفت.» «فرزند خاک» ساخته محمدعلی باشه‌آهنگر که «تقدیم به چشم‌های منتظر» شده، یکی از عاشقانه‌ترین‌های سینمای جنگ و دفاع مقدس است و همه راه صعب و طولانی که مینا برای یافتن عشق و شریک زندگی‌اش طی می‌کند، پراز دلدادگی است.

#### شیدا

اگرچه «شیدا» به کارگردانی کمال تبریزی دو سال بعد از «بیمار انگلیسی» اثر آنتونی مینگلا ساخته شده و مثل همان فیلم به ماجرای تیمار یک سرباز مجروح به دست یک پرستار می‌پردازد اما نسخه ایرانی خوب با مؤلفه‌های اینجایی ترکیب شده و تبدیل به عاشقانه دلپذیری در بستر جنگ ایران و عراق می‌شود. این‌که پرستار جوان زیبارویی برای تسکین دردهای زرمنده مجروحی با آسیب دیدگی چشم‌ها، قرآن بخواند، هم موجبات علقه دنیوی می‌شود و هم کاشت عشقی معنوی و الهی در آن عیان و برجسته است. آن یادداشت و دلنوشته فرهاد در صفحه اول قرآن برای شیدا، هم مهر تابیدی بر عاشقی آنهاست؛ «آن هنگام که عطر بهار نارنج، در آن کلام مقدس پیچید من تو را از پشت چشمان بسته‌ام دیدم. خوبی‌های تو را و لطف تو را. بهار نارنج را به نسیم بسیار واگه خواسته‌ام را خواستی کباب را به نشان عهدی میان ما با خود ببر، وگرنه بمان. فرهاد هرندی.»

#### دلنگی‌های عاشقانه

به‌جز عنوان فیلم که با عبارت «عاشقانه» نشانی سرراست دلدادگی در قصه را می‌دهد، شروع «دلنگی‌های عاشقانه» به کارگردانی رضا اغظمیان هم سر مهر و دوستی دارد، آنجا که فرشته مشغول خواندن رمان مشهور سیمین دانشور با خود می‌گوید: «یوسف رمان سووشون من رو یاد اون انداخت؛ مرد رویاهام». بعد هم یادآوری خاطره فرشته موقع پخش اعلامیه‌های امام(ره) در تظاهرات انقلابی و نجات‌او از افسر پهلوی به دست منوچهر موتورسوار که به آشنایی و عشق و ازدواج این دو دلداده منجر می‌شود. درواقع عشق این زوج که براساس زندگی شهید منوچهر مدق و همسرش شکل گرفته، در دو موقعیت منتخب تاریخی یعنی انقلاب اسلامی ایران و جنگ تحمیلی محک می‌خورد و همان‌طور که مبارزات انقلابی آنها را سر راه هم قرار می‌دهد، هجوم عراق به ایران در سال ۵۹ و درست در روزهای ماه عسل این زوج جوان، عشق و زندگی مشترک آنها هم دستخوش ماجراهایی می‌شود و دوری تقریباً همواره منوچهر از فرشته به سبب حضور در جبهه‌های جنگ، سراغ‌اری است بر دلنگی‌های عاشقانه.

#### اشک سرما

«اشک سرما» ساخته عزیزا...حمیدزاد یکی از درخشان‌ترین عاشقانه‌های سینمای جنگ است و عشق و انسانیتی که میان سرباز ایرانی که برای پاکسازی منطقه مین‌گذاری شده راهی روستای مرزی کردستان می‌شود با دختری جوان از نیروهای گومله که مامور کشتن سرباز است، سایه سنگینی بر ایدئولوژی و جنگ عقیدتی دو سمت جبهه جنگ می‌اندازد. گرچه مخاطب ایرانی با پیشینه و ذهنیت تاریخی، سمت کاوه می‌ایستد اما نمی‌تواند نسبت به وجدان و انسانیت روناک

بی‌تفاوت باشد و شکفتن

گل عشق را در زمهریر کوهستان نبیند. وقتی کاوه،

روناک گرفتار در بوران را نجات می‌دهد، دیگر دست و دل دختر به

کشیدن ماشه نمی‌رود و گرمای عشق و صلح نیم‌م در وجودش، در تقابل با سرمای کینه و عداوت بی‌ریشه، جوانه می‌زند. همچنین همه

هممحبتی‌های انسانی در استقرار ناگزیر در غار و در مجاورت آن آتش شعله‌ور، یخ دشمنی را هم آب می‌کند. این مهر و نگاه انسانی و عشق شکل گرفته حتی بعدتر در بازجویی از سوی دو جبهه هم راه خودش را باز می‌کند و بر وظیفه و ماموریت می‌چربد. وقتی سرکرده گومله به صورت روناک سیلی می‌زند و می‌پرسد: «چرا تمرد دستور کردی و اون سرباز رو نکشتی؟» جوابی می‌دهد که فارغ از توجیه و جنبه منطقی، سوبه‌های عاشقانه پررنگی هم دارد: «جان من و او یکی بود، اگر او را می‌کشتم، می‌مردم.» جواب کاوه به بالادستی خودش هم وضعیت مشابهی دارد و از وابستگی جان عاشق و معشوق به هم حکایت می‌کند: «چون با هم بودیم، زنده موندیم.» و آن پایان ترازیک با مویه کردی، مانایی عشق را رقم می‌زند، حتی به قیمت قربانی شدن عاشق و معشوق. همین‌طور آن سیم خاردار گسسته در تیتراژ پایانی با وجود این‌که نشانه‌ای از نرسیدن و عدم وصال است اما دستاورد صلح آمیزی در دل جنگ دارد.

#### روبان قرمز

یکی از جلوه‌های درخشان عشق و عاشقی در سینمای جنگ و دفاع مقدس در فیلم «روبان قرمز» اثر ابراهیم حاتمی‌کیا اتفاق می‌افتد و فیلمساز به زیبایی و با ظرافت در روایت و قصه‌ای غریب، پای عشق را به میان می‌کشد. همان قدر که در فیلم نشانه‌ها و مؤلفه‌های مربوط به جنگ ایران و عراق را می‌بینیم، درعین حال آن ویرانه وسط بیابان، مثلث عشقی، دوتل و کشمکش تقریباً همواره دو مرد داستان برای به دست آوردن دختری تنها و جنگ‌زده، یک و سترن تماشایی ایرانی هم است. هنر فیلم این است که بر دل و ویرانه‌های جنگ و در مجاورت انواع و اقسام ابزار و مصالح جنگی مثل تانک، مین و اسلحه، بساط عاشقی و زندگی به‌یامی‌کند و فارغ از این‌که محبوبه به کدام یک از دو عاشق، داوود و جمعه دل بسیاری را حتی هر دو اناکام و بی‌وصال از در خانه برگرداند، همین جوشش چشمه عشق از زمینی ویران و جنگ‌زده، نشانی پیروزمندانه شور زندگی و مقدمه‌ای برای بقا، ادامه دادن و ساختن است. حاتمی‌کیا برای زدودن غبار جنگ، جبران خرابی‌ها و ترمیم ویرانه‌ها، عشق را تجویز می‌کند و در این نسخه نویسی هنرمندانه و خلاقانه، همه عناصر شیفتگی و دلدادگی را به خدمت می‌گیرد، از عنوان خود فیلم که روبان قرمزش فارغ از آن مسیر خطر و مین‌گذاری شده، نشانی از سرخی عشق را در خود دارد تا نام‌گذاری شخصیت محبوبه که به معنی معشوقه، دلدار و دلبر است و اساساً تقدیری جز دوست داشته شدن ندارد.

